

ارزیابی انقلاب روسیه (۱)



اکنون دیگر هیچکس در روسیه خیال برپا کردن انقلاب به شیوهٔ مارکس را به خود راه نمی دهد. این و یا چیزی شبیه آنرا اخیراً «استولیچنایا پوجتا» (۲)، یک روزنامهٔ لیبرال - حتی تا حدی دمکرات و حتی تا حدی سوسیال دمکرات (منشویک) - اعلام داشته است. برای اینکه با نویسندگان این افاضات منصفانه رفتار کرده باشیم باید بگوئیم که آنها موفق شده‌اند تا جوهر جو سیاسی حاضر و طرز برخورد نسبت به درسهای انقلابمان را دریابند، جوی که بی شک اکنون در میان محافل وسیع روشنفکران، بی مایگانی که نیمچه سوادى دارند و احتمالاً در بسیاری از گروه‌های بی سواد خرده بورژوازی نیز حاکم است.

چنین اظهار نظری فقط بیانگر انزجار عمیقی نسبت به مارکسیسم، همان مارکسیسمی که اعتقاد خدشه ناپذیری به رسالت انقلابی پرولتاریا داشته و با تمام وجود حاضر است از هر جنبش انقلابی توده‌ها پشتیبانی نموده، به مبارزات آنان حدت بخشیده و در آن پایداری ورزد، نیست. این اظهار نظر همچنین بیانگر انزجاری است نسبت به روشهای مبارزه، اشکال کار و تاکتیکهائی که در گذشته بسیار نزدیک در پراتیک عملی انقلاب روسیه آزمایش شده‌اند. تمام پیروزیهائی که انقلاب ما بدان نائل شد - یا به بیان بهتر نیمه پیروزی یا ربع پیروزی - تماماً و منحصراً مدیون تعرض پرولتاریائی بود که پیشاپیش عناصر زحمتکش غیر پرولتر قدم برمی داشت. و تمام شکستها نیز معلول تضعیف این تعرضات بود، معلول تاکتیکهائی بود که برای اجتناب از این تعرضات، برپایهٔ فقدان آنها و گاهی مستقیماً (در میان کادتها) در جهت حذف آنها اتخاذ می شد.

و اینک، در دورهٔ سرکوب بی امان ضدانقلاب، بی مایگان جبونانه به اربابان جدید خود تمکین می کنند، فرصت طلبانه چاپلوسی سلاطین جدید را کرده، گذشته را مردود می شمارند، می کوشند آنرا از یاد ببرند و خود و دیگران را قانع سازند که اکنون دیگر هیچکس در روسیه خیال برپا کردن انقلاب به شیوهٔ مارکس را به خود راه نمی دهد، هیچکس خواب «دیکتاتوری پرولتاریا» را نمی بیند و قس علیهذا.

در انقلابات دیگر بورژوائی، تفوق فیزیکی حاکمان سابق بر مردمی که قیام کرده بودند باعث افسردگی و دلسردی محافل کثیری از جامعهٔ «روشنفکران» می شد. ولی میان احزاب بورژوائی که برای آزادی واقعاً جنگیده و سهم قابل ملاحظه‌ای در وقایع انقلابی داشتند، همیشه آثار توهماتى را می شد دید که امروزه درست عکس آنها میان خرده بورژوازی روشنفکر مآب روسیه رایج است. توهمات آن دوران دربارهٔ پیروزی ناگزیر، فوری و کامل «آزادی، برابری و برادری» بود، توهماتى دربارهٔ جمهوری، نه جمهوری بورژوازی بلکه جمهوری همهٔ انسانها، جمهوری ای که قادر بود صلح را بر روی زمین و صفا را در بین مردمان برقرار سازد، توهماتى دربارهٔ از بین رفتن اختلافات طبقاتی بین مردمی که تحت فشار سلطنت و نظام قرون وسطائی بودند، دربارهٔ اینکه نمی توان با روشهای قهرآمیز بر یک «ایده» غلبه کرد، دربارهٔ ماهیت کاملاً متضاد فنودالیسمی که دورانش به سر آمده بود و سیستم جمهوری دمکراتیک آزاد جدیدی که ماهیت بورژوائی آن فهمیده نشده و یا فقط به صورتی گنگ و مبهم فهمیده شده بود.

بنابراین در دوران ضدانقلاب، نمایندگان پرولتاریا که راهشان را به سمت پایگاه سوسیالیسم علمی پیموده بودند، مجبور بودند علیه توهمات بورژوازی جمهوریخواه مبارزه کنند (برای مثال مبارزاتی که مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰ انجام دادند)، مبارزه‌ای علیه درک ایده آلیستی از سنتهای انقلابی و ماهیت این درک، علیه جمله پردازیه‌های سطحی که جایگزین کار پیگیر و جدی در میان هر طبقه می‌شد (۳). ولی جریان در روسیه کاملاً برعکس است. در اینجا ما هیچگونه اثری از این توهمات جمهوریخواهی ابتدائی نمی‌بینیم که سد راه کار اساسی عمل متداوم انقلابی در شرایط جدید و متفاوت باشد. دیگر هیچ «اغراق گوئی» در معنی جمهوری نمی‌بینیم، و شعار جمهوری که برای مبارزه علیه فئودالیسم و سلطنت اساسی بود دیگر به شعار عام یکایک مبارزات رهائی بخش تمام کسانی که کار می‌کنند و استثمار می‌شوند بدل نمی‌شود. سوسیالیست رولسیونرها (۴) و گروه‌هایی از این قبیل، که به عقاید **مشابهی** دامن می‌زدند، همچنان محدود باقی مانده و نصیبشان از دوره سه ساله طوفان انقلابی (۷-۱۹۰۵) - بجای اشتیاق همه گیر جمهوریخواهانه - یک حزب **اپورتونیست** خرده بورژوائی «سوسیالیستهای خلقی» و افزایشی جدید در تمایل به شورشگری ضدسیاسی و آنارشیزم بوده است.

در آلمان خرده بورژوا، در روز بعد از اولین خیزش انقلاب سال ۱۸۴۸، تصورات خوش غالب در میان دمکراتهای جمهوریخواه خرده بورژوا وضوح چشمگیری داشت. در روسیه خرده بورژوا، در روز بعد از خیزش انقلاب ۱۹۰۵، در عوض، نشانه‌های چشمگیری از اپورتونیسم خرده بورژوائی دیده می‌شد - و هنوز هم دیده می‌شود - که به سازش بدون هیچ مبارزه‌ای امید بسته، از مبارزه هراسیده، و پس از اولین شکست شتابان گذشته خود را نفی کرده و با این کار فضای عمومی را با افسردگی، بزدلی و ارتداد مسموم ساخته است.

این اختلاف مسلماً از اختلاف سیستم های اجتماعی و شرایط تاریخی دو جامعه نشأت می‌گیرد. ولی مسئله این نیست که توده خرده بورژوای روسیه مخالفت کمتری با نظم قدیم دارد. قضیه درست برعکس است. دهقانان ما در همان اولین مرحله انقلاب روسیه چنان جنبش دهقانی برپا نمودند که از لحاظ قدرت، قاطعیت و آگاهی سیاسی از تمام جنبشهای مشابه در انقلابات قرن ۱۹، بطور وصف ناپذیری شدیدتر بود. اشکال در این است که قشری که هسته دمکراتهای انقلابی را در اروپا تشکیل می‌داد - استادکاران شهرهای کوچک، بورژوازی و خرده بورژوای شهری - در روسیه **مجبور بودند** به سمت لیبرالیسم ضدانقلابی بروند.

آگاهی طبقاتی پرولتاریای سوسیالیست که دست در دست ارتش جهانی انقلاب سوسیالیستی در اروپا پیش می‌رود، روحیه فوق العاده انقلابی موثریک ها که به دلیل یوغ دیرپای اربابان فئودال به اوج ناامیدی رسیده و خواستار مصادره املاک بودند، اینها موجباتی بودند که لیبرالیسم روسیه را با فشاری بسیار بیشتر از آنچه که در مورد لیبرالهای اروپا اتفاق افتاد، در آغوش ضدانقلاب انداختند. از اینرو، در حالیکه روشنفکران و خرده بورژوای شتابان در پی انکار سنتهای مبارزات انقلابی هستند، وظیفه خطیر و مبرم حفظ این سنن، توسعه و تحکیم آنها، پیوند دادن آگاهی توده‌های وسیع خلق به این سنن، و پیش بردن آنها تا خیزش محتوم جنبش دمکراتیک آتی به عهده طبقه کارگر روسیه قرار گرفته است.

کارگران به خودی خود درست به چنین مبارزاتی برخاسته‌اند. آنها با شوری بیش از حد مبارزات عظیم اکتر و دسامبر را تجربه کرده‌اند. تغییراتی را که در زندگیشان **فقط** به دلیل چنین مبارزه انقلابی ای رخ داد، با وضوح بسیار دیدند. اکنون آنها همصدا، یا لاقلاً هم احساس با آن کارگر نساجی هستند که در نامه‌ای به روزنامه سندیکا چنین نوشت: «کارخانه داران

حاصل پیروزیمان را از ما پس گرفته‌اند، سرکارگر دوباره برای ما رجز می‌خواند، فقط صبر کنید، ۱۹۰۵ باز خواهد گشت.»

فقط صبر کنید، ۱۹۰۵ باز خواهد گشت. کارگران بدین گونه به اوضاع می‌نگرند. برای آنها مبارزات آن سال سرمشقی از آنچه باید کرد به دست داد. برای روشنفکران و مرتدین خرده بورژوا آن سال «سال دیوانگی» بود و الگویی شد برای آنچه نباید کرد. برای پرولتاریا اکتساب و قبول نقادانه تجارب انقلاب باید بر این اساس باشد که چگونه روشهای مبارزات آن دوره را موفق تر بکار برد، مبارزاتی مثل اعتصاب اکثیر و قیام مسلحانه دسامبر را توده‌ای تر، متمرکزتر و آگاهانه تر ترتیب دهد. برای لیبرالیسم ضدانقلابی، که افسار روشنفکران خائن را در دست دارد، جمع‌بندی تجربه انقلاب اجباراً به این می‌انجامد که برای همیشه دست از بی باکی «ساده لوحانه» مبارزه توده‌ای «افسار گسیخته» شسته و بجای آن دنبال کار «با فرهنگ و متمدنانه» در چارچوب قوانین اساسی بر اساس «مشروطه» استولیپین برود.

امروز همه صحبت از اکتساب و بررسی انتقادی تجارب انقلاب می‌کنند. سوسیالیستها و لیبرالها درباره آن صحبت می‌کنند. اپورتونیستها و سوسیال دمکراتهای انقلابی درباره آن صحبت می‌کنند. ولی هر کسی این موضوع را نمی‌فهمد که بین دو قطب مخالف فوق است که تمام دستور العملهای مختلف برای درس گرفتن از تجربه انقلاب نوسان می‌کنند. هر کسی سؤال را به وضوح طرح نمی‌کند: آیا این تجربه مبارزه انقلابی است که باید از آن بیاموزیم و کمک کنیم تا توده‌ها نیز برای تحقق مبارزه‌ای پیگیرتر، سرسختانه تر و مصمم تر از آن بیاموزند، یا این «تجربه» خیانت کادتها به انقلاب است که باید کسب گردیده و به توده‌ها انتقال داده شود؟

کارل کائوتسکی به این سؤال از جنبه اساسی تئوریک آن برخورد کرده است. او در چاپ دوم اثر شناخته شده‌اش «انقلاب اجتماعی»، که به تمام زبانهای زنده اروپائی ترجمه شده است، در رابطه با انقلاب روسیه اضافات و اصلاحاتی به عمل آورده است. پیشگفتار چاپ دوم به تاریخ اکتبر ۱۹۰۶ می‌باشد، بنابراین نویسنده در آن زمان هم مقداری اطلاعات برای قضاوت در اختیار داشته است. این اطلاعات نه تنها مربوط به طوفان و فشار* ۱۹۰۵ بوده بلکه وقایع مهم «دوره کادتی» انقلاب ما، دوره اشتیاق همگانی (تقریباً همگانی) برای پیروزیهای انتخاباتی کادتها و دومای اول را نیز شامل می‌شود.

بنابراین به نظر کائوتسکی کدام مسائل تجربه انقلاب روسیه به اندازه کافی برجسته و اساسی و یا حداقل به اندازه کافی مهم بودند تا مصالح جدید را برای یک بررسی عام مارکسیستی «اشکال و سلاح انقلاب اجتماعی» فراهم آورند؟ («اشکال و ...» عنوان پاراگراف هفتم اثر کائوتسکی است که با توجه به تجارب ۶-۱۹۰۵ به این اثر اضافه شده).

نویسنده دو سؤال مطرح نموده است.

اول، سؤال ترکیب طبقاتی نیروهائی که قادرند در انقلاب روسیه پیروزی کسب کرده، آنرا انقلابی واقعاً پیروزمند سازند. دوم، سؤال اهمیت آن اشکال عالی تر مبارزه توده‌ای - عالی تر از نظر جهت گیری انرژی انقلابی و خصوصیت تهاجمی شان - که انقلاب روسیه مطرح ساخت، یعنی مبارزه دسامبر یا قیام مسلحانه.

هر سوسیالیستی (و بخصوص هر مارکسیستی) که با دقت به بررسی وقایع انقلاب روسیه بپردازد اذعان خواهد داشت که در حقیقت اینها هستند آن سوالات ریشه‌ای و اساسی در ارزیابی انقلاب روسیه و همچنین در ارزیابی خط تاکتیکی ای که اوضاع فعلی بر حزب کارگران تحمیل

* Sturm und Drang این اصطلاح در متن انگلیسی به آلمانی آمده است.

می‌کند. تا وقتی که ما کاملاً و به روشنی در نیابیم که کدام طبقات قادرند، به دلیل شرایط عینی اقتصادی، انقلاب بورژوائی روسیه را پیروز سازند، تمام گفتارمان دربارهٔ پیروزی این انقلاب چیزی بیش از عبارات توخالی و رجزخوانی دمکراتیک نبوده و تاکتیک‌هایمان در انقلاب بورژوائی ناگزیر پا در هوا و متزلزل خواهد بود.

از طرف دیگر، اگر بخواهیم تاکتیک‌های مشخص یک حزب انقلابی را در طوفانی‌ترین لحظات این بحران عمومی که کشور را فرا گرفته است، تعیین نمائیم واضح است که صرفاً مشخص کردن طبقاتی که قادرند بخاطر تکمیل پیروزی انقلاب عمل نمایند کافی نخواهد بود. آنچه که دورانهای انقلابی را از دورانهای به اصطلاح انکشاف صلح آمیز، دورانهایی که شرایط اقتصادی باعث بحرانهای عمیق و یا جنبشهای قدرتمند توده‌ای نمی‌شوند، متمایز می‌نماید دقیقاً این نکته است که: اشکال مبارزه در دوران انقلابی بسیار متنوع تر بوده و مبارزات مستقیم انقلابی توده‌ها بر فعالیتهای تبلیغی و تهییجی رهبران در پارلمان، مطبوعات و غیره، برتری دارد. بنابراین، اگر در ارزیابی دورانهای انقلابی، ما فقط به مشخص نمودن خط کلی عملکرد طبقات مختلف اکتفا کنیم، بدون آنکه اشکال مبارزاتشان را بررسی نمائیم، بحث ما از نظر علمی ناقص و غیردیالکتیکی بوده و از نقطه نظر پراتیک سیاسی در حد کلام بیجان استدلالیون* باقی می‌ماند (می‌توانیم در پرنانتز بگوئیم که این همان چیزی است که رفیق پلخانف در نه دهم آثارش دربارهٔ تاکتیکهای سوسیال دمکراسی در انقلاب روسیه به آن اکتفا می‌کند).

برای یک ارزیابی اصیل مارکسیستی از انقلاب، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک، باید انقلاب را همچون مبارزه نیروهای اجتماعی زنده‌ای بررسی نمود که در شرایط عینی بخصوص قرار داشته، به طرز خاصی عمل نموده و اشکال بخصوص مبارزه را با موفقیتی بیش و کم بکار می‌برند. بر اساس چنین تحلیلی، و فقط بر این اساس است که برای یک مارکسیست امکان پذیر و ضروری می‌شود تا جنبهٔ تکنیکی مبارزه را ارزیابی کرده و به سؤالات تکنیکی ای که در حین جریان مبارزه بروز می‌کنند برخورد نماید. قبول شکل مشخصی از مبارزه بدون قبول لزوم مطالعهٔ تکنیک آن مانند این است که لزوم شرکت در انتخابات مشخصی را قبول کنیم بدون آنکه به مطالعهٔ قانون نحوهٔ این انتخابات پرداخته باشیم.

اکنون به پاسخی که توسط کائوتسکی به دو سؤال مطرح شده در بالا داده شده بپردازیم. همانطور که می‌دانیم این دو سؤال بحث طولانی و داغی را، در جریان انقلاب، بین سوسیال دمکراتها برانگیخت. این بحثها در بهار ۱۹۰۵ هنگامی که سومین کنگرهٔ بلشویکی ح.ک.س.د.ر.* در لندن (۵) و کنفرانس همزمان منشویکها در ژنو اصول اساسی تاکتیک‌هایشان را در قطعنامه‌های دقیقی تدوین کردند، آغاز شد و با کنگرهٔ واحد ح.ک.س.د.ر. در لندن در بهار ۱۹۰۷ (۶) به پایان رسید.

پاسخ کائوتسکی به سؤال اول به طریق زیر است:

او می‌گوید در اروپای غربی قسمت اعظم جمعیت را پرولتاریا تشکیل داده، بنابراین امروزه پیروزی دمکراسی در اروپا به معنای تفوق پرولتاریا می‌باشد. «در روسیه که جمعیت توده‌های دهقانی غالب است، نمی‌توان انتظار چنین امری را داشت. البته پیروزی سوسیال دمکراسی نیز در آینده‌ای قابل پیش بینی (absehbar) در روسیه ممکن است، ولی این پیروزی فقط می‌تواند

* dead letter of the raisonneur

نتیجه اتحاد (koalition) پرولتاریا و دهقانان باشد». و کائوتسکی حتی ابراز می دارد که چنین پیروزی ای ناگزیر نیروی محرکه عظیمی به انقلاب پرولتاریائی در اروپای غربی می دهد. بنابراین چنانکه می بینیم عبارت انقلاب بورژوائی تعریف جامعی از نیروهائی که می توانند در چنین انقلابی پیروز شوند به دست نمی دهد. انقلابات بورژوائی که در آنها بورژوازی تجاری، یا تجاری - صنعتی، نقش نیروی محرکه اصلی را ایفا نمایند امکان وقوع داشته و اتفاق نیز افتاده است. پیروزی چنین انقلاباتی تنها به معنای پیروزی همان قشر بورژوازی بر مخالفینش (مخالفینی از قبیل نجبای ممتاز یا استبداد سلطنتی) می باشد. در روسیه اوضاع فرق می کند. در کشور ما پیروزی انقلاب بورژوائی **بمثابه پیروزی بورژوازی** غیرممکن است. این موضوع به نظر متناقض (پارادوکس) می آید ولی حقیقت است. اینکه دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند، ظلم وحشتناک سیستم زمینداری بزرگ نیمه فئودالی بر آنها، قدرت و آگاهی طبقاتی پرولتاریائی که در یک حزب سوسیالیستی متشکل شده است - همه این شرایط به انقلاب بورژوائی ما خصلت ویژه ای می دهد. این ویژگی، خصلت بورژوائی انقلاب را نفی نمی کند (آنطوری که مارتف و پلخانف سعی داشتند مسئله را در برخورد لنگانشان با نقطه نظر کائوتسکی عرضه کنند). این ویژگی صرفاً خصلت ضدانقلابی بورژوازی ما را نشان داده و لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را برای پیروزی در **چنین** انقلابی مسجل می کند. زیرا «اتحاد پرولتاریا و دهقانان» برای کسب پیروزی در انقلاب بورژوائی چیزی نیست جز دیکتاتوری دمکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان.

این موضوع سرآغاز اختلافات تاکتیکی ای است که در حین انقلاب میان صفوف سوسیال دمکراتها بروز کرد. فقط با در نظر گرفتن این مسئله است که می توان تمام بحثهائی را که در مورد مسائل خاص (مانند پشتیبانی از کادتها بطور کلی، بلوک چپ و خصلتش، و غیره) درگرفته و در مواردی به برخوردهائی انجامیده، فهمید. تنها این اختلاف تاکتیکی اساسی منشأ اختلاف بین بلشویکها و منشویکها در دوره اول انقلاب (۷ - ۱۹۰۵) بود و نه آنطور که افراد ناآگاه گاهی فکر می کنند، مسائلی چون «بوویسم» (۷) یا «بایکوتیسم» (۸).

هر چقدر که بر لزوم مطالعه دقیق منشأ این اختلافات و بررسی تجارب دومای اول و دوم و مبارزه مستقیم دهقانان از این نقطه نظر تأکید شود باز کافی نخواهد بود. اگر ما اکنون این کار را نکنیم، به هنگام قیام آتی قادر نخواهیم بود حتی یک قدم در زمینه تاکتیکی به جلو برداریم، بدون آنکه دوباره بحثهای قدیمی را دامن زده و یا باعث منازعات گروهی و نفاق افکنی در حزب شویم. نحوه برخورد سوسیال دمکراسی به لیبرالیسم و دمکراسی بورژوائی دهقانی باید بر اساس تجربه انقلاب روسیه تعیین شود. در غیر این صورت ما در تاکتیکهای پرولتاریا فاقد هر گونه اصول و پیگیری خواهیم بود. در اینجا باید توجه کنیم که «اتحاد کارگران و دهقانان» نباید تحت هیچ شرایطی به معنای یکی شدن طبقات مختلف و یا احزاب پرولتاریا و دهقانان فهمیده شود. نه تنها یکی شدن، بلکه هر موافقت بلند مدتی نیز برای حزب سوسیالیست طبقه کارگر مخرب بوده و مبارزه دمکراتیک - انقلابی را تضعیف خواهد نمود. نوسان ناگزیر دهقانان بین بورژوازی لیبرال و پرولتاریا از موقعیت طبقاتی آنها ناشی می شود، و انقلاب ما نمونه های بسیاری از این نوسانات را در صحنه های مختلف مبارزه به دست داده است (بایکوت دومای ویت (۹)، انتخابات، «ترودویکها» (۱۰) در دومای اول و دوم، و غیره). تنها اگر پرولتاریا به عنوان پیشاهنگ انقلاب روش کاملاً مستقلی داشته باشد، می تواند دهقانان را از لیبرالها دور کرده، تأثیر لیبرالها را بر دهقانان از بین برده، و آنها را در جریان مبارزه به دنبال خود بسیج کند و بدین ترتیب به اتحادی عملی (de facto) دست یابد - این اتحاد وقتی به وجود

می آید و مؤثر واقع می شود که دهقانان به مبارزه انقلابی بپردازند. این لاس زدن با تروودیکها نبوده بلکه انتقاد بیرحمانه از ضعفها و نوساناتشان و تبلیغ ایده یک حزب جمهوریخواه و انقلابی دهقانی است که می تواند «اتحاد» پرولتاریا و دهقانان برای پیروزی بر دشمنان مشترکشان را تحقق بخشد، نه حزبی برای بلوک بازی و عقد موافقت نامه.

این خصلت ویژه انقلاب بورژوائی روسیه که ما بر آن تکیه کردیم، وجه افتراق آن با انقلابات دیگر بورژوائی دوران جدید است. ولی همین خصلت ویژه وجه اشتراک این انقلاب را با انقلابات بورژوائی کبیر دوران گذشته، دورانی که در آن دهقانان نقش انقلابی بسزائی ایفا می نمودند، نیز نشان می دهد. در این مورد باید توجه وافر میبذول داریم به آنچه که فردریش انگلس در مقاله فوق العاده عمیق و تفکربرانگیز خود تحت عنوان «درباره ماتریالیسم تاریخی» بیان می دارد (مقدمه انگلیسی «سوسیالیسم تخیلی و علمی»، که توسط خود انگلس به آلمانی ترجمه شده است. «عصر جدید» (Neue Zeit) ۹۳-۱۸۹۲، سال ۱۱، جلد ۱). انگلس می گوید: «جالب توجه است که در هر سه انقلاب عظیم بورژوائی [نهضت رفرم در آلمان و جنگ دهقانی در قرن شانزدهم، انقلاب انگلیس در قرن هفدهم، انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم] ارتش که جنگ بر عهده اوست از دهقانان تشکیل شده، و دهقانان درست همان طبقه‌ای هستند که پس از پیروزی مسلماً توسط پیامدهای اقتصادی ناشی از آن خانه خراب می شوند. صد سال پس از کرامول(۱۱) نیروی سواره نظام داوطلب که از دهقانان تشکیل می شد تقریباً از بین رفته بود. به هر حال اگر بخاطر این عناصر سواره نظام دهقانی و فقرای شهری (پلین) نبود، بورژوازی هرگز قادر نبود که به تنهایی جنگ را تا به انتها ادامه داده و چارلز اول را به پای چوبه دار کشد. حتی به منظور تثبیت فتوحات دست به نقد بورژوازی که رسیده و آماده جمع آوری بودند، انقلاب می بایست خیلی بیشتر از آن حد به پیش می رفت - دقیقاً مانند آنچه که در ۱۷۹۳ در فرانسه و ۱۸۴۸ در آلمان روی داد. در واقع به نظر می رسد که این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوائی باشد.» و در جای دیگر در همین مقاله انگلس اشاره می کند که انقلاب فرانسه تنها قیامی بود «که واقعاً تا از میان رفتن یکی از طرفین نبرد یعنی اشرافیت، و پیروزی کامل طرف دیگر یعنی بورژوازی، ادامه یافت.» (۱۲)

هر دو این مشاهدات تاریخی یا نتایج کلی انگلس به نحو قابل ملاحظه‌ای در طول انقلاب روسیه تأیید شدند. همچنین این مسئله نیز تأیید شد که فقط مداخله دهقانان و پرولتاریا «عناصر زحمتکش شهرها (پلین)» قادر به پیش راندن قطعی انقلاب بورژوائی می باشد (در حالیکه در آلمان قرن شانزدهم، انگلیس قرن هفدهم و فرانسه قرن هیجدهم دهقانان می توانستند در صف مقدم باشند، در روسیه قرن بیست این ترتیب باید قطعاً معکوس گردد، زیرا در اینجا بدون ابتکار و رهبری پرولتاریا دهقانان نیروئی به حساب نمی آیند). همچنین این نکته نیز تأیید شد که اگر قرار است انقلاب به اهداف مستقیم، آنی، کامل و دست به نقد بورژوائی خود واقعاً دست یابد، یا حتی فتوحات حداقل بورژوازی بطور برگشت ناپذیری تثبیت شوند، انقلاب باید بسیار بیشتر از این اهداف به جلو سوق داده شود. بنابراین ما می توانیم قضاوت کنیم که انگلس با چه تحقیری نسبت به دستورالعملهای بیمایگان رفتار می کرد، بیمایگانی که قبل از هر چیز می خواهند انقلاب را به زور در چارچوب باریک کاملاً بورژوائی بپانند تا همانطوری که منشویکهای قفقاز در قطعنامه ۱۹۰۵ خود بیان داشتند «بورژوازی نترسد»، یا همانطور که پلخانف در استکهلم می گفت بدین منظور که «باید ضمانتی علیه بازگشت به عقب وجود داشته باشد».

کائوتسکی در پیشگفتار به چاپ دوم کتابش، سؤال دیگر، یعنی ارزیابی قیام دسامبر ۱۹۰۵ را بررسی می کند. او می نویسد: «من دیگر با آن قاطعیتی که در سال ۱۹۰۲ بیان کردم نمی توانم

بگویم که قیامهای مسلحانه و جنگهای خیابانی نقش تعیین کننده‌ای در انقلابات آینده ندارند. برعکس تجربه نبرد خیابانی در مسکو شاهد بسیار گویائی است بر این امر، هنگامی که عده معدودی از مردم با مبارزه در سنگر خیابانی به مدت یک هفته در برابر یک ارتش کامل ایستادگی کرده، و اگر شکست جنبشهای انقلابی در شهرهای دیگر اعزام و تمرکز نیروی عظیم کمکی را برای سرکوب شورشیان میسر نکرده بود، چه بسا در این نبرد پیروز شده بودند. البته این موفقیت نسبی مبارزات در سنگرهای خیابانی فقط بدین دلیل ممکن شد که مردم شهر با حرارت تمام از انقلابیون حمایت می کردند، در حالیکه ارتش کاملاً خود را باخته بود. با این حال چه کسی می تواند با قاطعیت بیان کند که چنین چیزی در اروپای غربی غیر ممکن است؟» به این ترتیب بعد از قریب یک سال که از این قیام می گذرد، یعنی زمانی که صحبت بی شک نمی تواند بر سر تقویت روحیه رزمندگان باشد، محقق دقیقی چون کائوتسکی با قاطعیت ابراز می دارد که قیام مسکو بیانگر «موفقیت نسبی» نبرد در سنگرهای خیابانی است، و لازم می داند تا در نتیجه گیریهای قبلی اش، مبنی بر اینکه نبرد خیابانی نمی تواند نقش مهمی در انقلابات آینده بازی کند، تجدیدنظر کند.

مبارزات دسامبر ۱۹۰۵ ثابت کرد که قیام مسلحانه می تواند با وجود شرایط نوین تشکیلات و تکنیک نظامی نیز پیروز شود. مبارزات دسامبر نشان داد که جنبش بین المللی کارگری باید از این پس احتمال اشکال مشابه مبارزاتی در انقلابات پرولتری آینده را در نظر گیرد. اینها نتایج هستند که حقیقتاً از تجارب انقلاب ما حاصل می شوند، اینها درسهای هستند که باید وسیعاً توسط توده‌ها کسب شوند. چه فاصله عظیمی است بین این نتایج و درسها با آن خط استدلالی که پلخانف با این اظهارنظر معروف هراسترت منشانه (۱۳) (Herostrean) خود درباره قیام دسامبر، می گشاید: «آنها نباید دست به اسلحه می بردند!» چه دریائی از نظریات خائنانه که با این گفته به حرکت در نیامد! چه تعداد بی شماری از دستهای کثیف لیبرال که به این گفته چنگ انداخت تا دلسردی و روحیه سازشکارانه خرده بورژوائی را در صفوف کارگران رخنه دهد!

ذره‌ای از حقیقت تاریخی در این ارزیابی پلخانف وجود ندارد. جائی که مارکس، مارکسی که شش ماه قبل از کمون گفته بود که قیام برابر با دیوانگی است، توانست این «دیوانگی» را به عنوان بزرگترین جنبش توده‌ای پرولتاریا در قرن نوزده جمع بندی کند، سوسیال دمکراتهای روس به دلالتی صد چندان قویتر باید این اعتقاد را در توده‌ها ایجاد کنند که مبارزات دسامبر، اساسی ترین، برحق ترین و عظیم ترین جنبش پرولتاریائی پس از کمون بوده است. بگذار برخی از روشنفکران صفوف سوسیال دمکراسی هر چه دلشان می خواهد بگویند و هر قدر دلشان می خواهد زاری کنند، طبقه کارگر روسیه با این نظرات پرورش خواهد یافت.

در اینجا، با توجه به اینکه مقاله برای رفقای لهستانی نوشته می شود، تذکر یک نکته ضروری است. از آنجا که متأسفانه به زبان لهستانی آشنا نیستم، اطلاع من از اوضاع لهستان فقط از طریق اخبار شفاهی است. شاید بتوان در رد حرف من گفت که اتفاقاً درست در همین لهستان است که یک حزب در بست خود را در شیوه‌های بی ثمر جنگ چریکی، تروریسم و ابراز وجودهای آتشین گرفتار کرده و اتفاقاً تمام این کارها را نیز به نام سنتهای انقلابی و مبارزه مشترک پرولتاریا و دهقانان انجام داده است (جناح به اصطلاح راست حزب سوسیالیست لهستان) (۱۴). بعید نیست که از این نقطه نظر شرایط لهستان در حقیقت شدیداً با دیگر نواحی امپراطوری روسیه تفاوت داشته باشد. معهذا این را باید بگویم که در هیچ کجای دیگر بجز لهستان چنین انحراف بی معنی از تاکتیکهای انقلابی رخ نداده است، انحرافی که موجب مقاومتها و مخالفتهای به حقی شده است. در اینجا بی اختیار این فکر از خاطرمان می گذرد: چه

شد که دقیقاً در لهستان هیچ مبارزه مسلحانه توده‌ای در دسامبر ۱۹۰۵ روی نداد؟ آیا دقیقاً به همین دلیل نیست که در لهستان، و فقط در لهستان بود که تاکتیک‌های بی‌معنی و انحرافی انقلاب «آفرینی» آنارشیستی جا خوش کرد و شرایط در آنجا، برای مدت کوتاهی هم که شده، امکان گسترش مبارزه مسلحانه توده‌ای را نداد؟ آیا دقیقاً سنت یک چنین مبارزه‌ای یعنی سنت قیام مسلحانه دسامبر نیست که تنها راه جدی غلبه بر تمایلات آنارشیستی در درون حزب کارگران می‌باشد؟ آیا اینطور نیست که راه غلبه بر این تمایلات موعظه‌های اخلاقی مبتذل، بیمایه و خرده بورژوائی نبوده، بلکه راهش دقیقاً دست کشیدن از اعمال خشونت بی‌هدف، بی‌معنی، منفرد و پراکنده و روی آوردن به قهر توده‌ای هدفمند برخاسته از جنبشهای گسترده، و تشدید مبارزات مستقیم پرولتری است؟

مسئله ارزیابی انقلاب ما نه تنها از نظر تئوریک بلکه از هر نظر مهم است. این مسئله اهمیتی مستقیم، عملی و هر روزه دارد. همه کار تبلیغی، تهییجی و سازمانی ما در حال حاضر بطور غیرقابل تفکیکی در ارتباط است با کسب درسهای این سه سال درخشان توسط وسیع‌ترین توده‌های طبقه کارگر و نیمه پرولتاریا. اکنون نمی‌توان به چنین عبارات خشک و خالی ای اکتفا کرد (آنطوری که از روح قطعنامه‌های مصوب کنگره دهم جناح چپ حزب سوسیالیست خلق برمی‌آید) که در حال حاضر اطلاعات موجود به ما اجازه نمی‌دهد مشخص کنیم که آیا این مسیر انفجار انقلابی است که در پیش داریم یا مسیری طولانی، که آهسته و با قدمهای کوتاه طی خواهد شد. البته در حال حاضر هیچ آماري در جهان قادر نیست این مسئله را روشن کند. البته واضح است که ما باید کارمان را با روح و محتوای عام سوسیالیستی به پیش ببریم، آزمون درآوردن آینده هر چه می‌خواهد باشد. ولی این تمام مطلب نیست. توقف در این نقطه یعنی ندادن هیچ رهنمود مؤثری به حزب پرولتری. ما باید با صراحت این سؤال را مطرح کرده و با قاطعیت به آن پاسخ دهیم: اکنون به منظور کسب تجارب این سه سال انقلابی در چه جهتی گام بر خواهیم داشت؟ ما باید برای خیر و صلاح عناصر متزلزل و ضعیف‌النفس و برای شرمنده کردن مرتدین و خائنین به سوسیالیسم، با صدای بلند اعلام داریم که حزب کارگران، مبارزات مستقیم انقلابی توده‌ها در اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ را از عظیم‌ترین جنبشهای پرولتری بعد از کمون می‌داند، موفقیت انقلاب صرفاً در گرو رشد و گسترش اینچنین اشکال مبارزاتی است، و اینکه این نمونه‌های مبارزه باید بمثابة چراغ راهنمای ما در تربیت نسلهای جدید مبارزین باشد. با ادامه کار روزانه مان در این جهت، و به خاطر داشتن این نکته که فقط سالهای کار جدی و پیگیر تدارکاتی نفوذ کامل حزب را بر پرولتاریا در ۱۹۰۵ ممکن ساخت، به نقطه‌ای خواهیم رسید که علیرغم هر چرخش حادثه و هر درجه‌ای از اضمحلال استبداد، طبقه کارگر قوی‌تر شده و به یک نیروی سوسیال دمکرات انقلابی، با آگاهی طبقاتی اعتلا یابد.

در آوریل ۱۹۰۸ در مجله سوسیال دمکراتهای لهستانی به امضای ن. لنین به چاپ رسید.
در ۱۰ (۲۳) مارس ۱۹۰۸ پس از ترجمه از متن لهستانی در پرولتاری شماره ۳۰ به چاپ رسید.

کلیات آثار (انگلیسی)، جلد ۱۵، صفحات ۵۰ تا ۶۲

توضیحات

۱- این مقاله توسط لنین به منظور آشنا ساختن سوسیال دمکراتهای لهستان با اختلافاتی که در ح.ک.س.د.ر وجود داشت نوشته و در مجله Przeglad socjaldemokratyczny شماره ۲، به تاریخ آوریل ۱۹۰۸ انتشار یافت. این نشریه بین سالهای ۱۹۰۲ تا فوریه ۱۹۰۴ و ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۰ توسط سوسیال دمکراتهای لهستان با همکاری نزدیک روزا لوکزامبورگ در کراکو انتشار می یافت.

۲- Stolichnaya pochta (متروپولیتین پست) روزنامه‌ای که از اکتبر ۱۹۰۶ تا فوریه ۱۹۰۸ در سن پترزبورگ منتشر می شد. این روزنامه ابتدا ارگان کادتهای چپ بوده و پس از فوریه ۱۹۰۷ سخنگوی گروه ترودویک شد. این روزنامه توسط دولت تزار توقیف شد.

۳- cbf. Engels, Lenin, zur deutschen geschichten Bdd.II, Hlb.I.s. 625-28. "Mai ois October" diets verlag, Berlin, 1954

۴- سوسیالیست رولوسیونرها (اس - ارها): حزب خرده بورژوازی روسیه، که اواخر سال ۱۹۰۱ به دنبال تشکیل ملغمه‌ای از گروهها و محافل مختلف نارودنیک به وجود آمد (اتحادیه سوسیالیست رولوسیونرها، حزب سوسیالیست رولوسیونرها و غیره). روزنامه Revolutsionnaya_Rossia (روسیه انقلابی) ۵-۱۹۰۰ و مجله Vesnik_Russkoi_Revolutsii ۵-۱۹۰۱، ارگان رسمی آنها بودند. اس ارها اختلافات طبقاتی مابین پرولتاریا و خرده مالکین را نمی دیدند. آنها از اختلافات و آنتاگونیسم طبقاتی بین دهقانان چشم پوشی کرده و نقش رهبری کننده پرولتاریا در انقلاب را نفی می کردند. نظرات آنها التقاطی بود از عقاید نارودنیسم و رویونیسم، همانطوری که لنین بیان داشت، آنها سعی داشتند تا «شکافهای نارودنیسم را با تکه‌های مد روز اپورتونیستی نقد مارکسیسم وصله و پینه کنند» (لنین، جلد ۹ ص ۳۱۰). تاکتیکهای ترور فردی به عنوان روش اصلی مبارزه علیه استبداد، که اس ارها طرفدار آن بودند، زیان عظیمی به جنبش انقلابی وارد آورده و سازماندهی توده‌ها را برای مبارزه انقلابی مشکل نمود.

در برنامه ارضی اس ارها از میان بردن مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال آن به کمونهای دهات بر اساس «اصل کار»، تصرف «برابر» زمین و توسعه کئوپراتیوها پیش بینی شده بود. در این برنامه که اس ارها آن را برنامه‌ای برای «سوسیالیستی کردن زمین» می خواندند هیچ چیز سوسیالیستی وجود نداشت. لنین در بررسی این برنامه نشان داد که اگر تولید کالائی و زراعت خصوصی در زمینهای اشتراکی باقی بماند، نه حکومت سرمایه پایان خواهد یافت و نه استثمار و خانه خرابی کارگران کشاورزی. او همچنین نشان داد که عملکرد کئوپراتیوها تحت نظام سرمایه داری باعث نجات دهقانان کوچک نخواهد شد زیرا این امر در جهت ثروتمند کردن بورژوازی دهات می باشد. لنین همچنین به این نکته اشاره می کند که خواست تصرف برابر زمین، اگر چه سوسیالیستی نیست ولی تاریخاً مترقی بوده و تا آن حد که علیه مالکان ارتجاعی باشد دارای خصلت دمکراتیک انقلابی است.

حزب بلشویک ادعای سوسیالیست بودن اس ارها را برملا کرد. حزب به مبارزه سختی با اس ارها، بخاطر نفوذشان بر دهقانان، پرداخته و اثرات زیانباری را که تاکتیکهای ترور فردی آنها بر جنبش طبقه کارگر داشت آشکار نمود. در عین حال بلشویکها، تحت شرایط مشخصی، حاضر به توافقهائی موقت با اس ارها در مبارزه علیه تزاریسیم شدند.

عدم اتحاد سیاسی و ایدئولوژیک و بی نظمی سازمانی میان اس ارها و نوسان متداوم شان بین بورژوازی لیبرال و پرولتاریا از این حقیقت سرچشمه می گرفت که دهقانان طبقه‌ای همگون را تشکیل نمی دادند. هنوز در دوران انقلاب اول روسیه بود که جناح راست اس ارها از حزب جدا

شده و حزبی قانونی به نام «حزب کارگر سوسیالیست خلقی» را که دارای نظریاتی نزدیک به کادتها بود، تشکیل داد، جناح چپ اتحادیه نیمه آنارشیست «ماکسیمالیستها» را به وجود آورد. در دوره ارتجاع استولپین، حزب سوسیالیست انقلابی به شکست کامل ایدئولوژیکی و سازمانی دچار شده و جنگ بین المللی اول شاهد سوسیال شوونیست شدن بیشتر اس ارها بود. پس از پیروزی انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، اس ارها همراه با منشویکها و کادتها پایگاه اصلی دولت ضدانقلابی سرمایه داران - مالکان شده و رهبران این حزب (کرنسکی، آوکسن تیف و چرنف) از اعضای این دولت بودند. حزب اس ار حاضر به پشتیبانی از خواسته‌های دهقانان برای لغو روابط فئودالی نشد و در حقیقت از ابقاء آن پشتیبانی کرد. وزرای سوسیالیست انقلابی در دولت موقت هیئت های جزائی برای دهقانانی که املاک را تصرف کرده بودند، اعزام داشتند.

در اواخر نوامبر ۱۹۱۷ جناح چپ اس ارها حزب مستقلی را تشکیل داد. برای حفظ نفوذشان بر توده‌های دهقان، بطور رسمی قدرت شوراها را پذیرفتند و وارد توافق با بلشویکها شدند، ولی به زودی بر علیه شوراها بپا خاستند.

در سالهای مداخله خارجی و جنگ داخلی در روسیه اس ارها به فعالیتهای ضدانقلابی پرداختند، از مداخله کنندگان و گاردهای سفید حمایت کردند، در نقشه‌های ضدانقلابی شرکت کردند و ترور علیه حکومت شوراها و رهبران حزب کمونیست را سازمان دادند. پس از جنگ داخلی به فعالیتهایشان علیه حکومت شوراها در داخل و خارج کشور ادامه دادند.

۵- کنگره سوم ح.ک.س.د.ر در لندن به تاریخ ۱۲ تا ۲۷ آوریل (۲۵ آوریل تا ۱۰ مه به تقویم جدید) ۱۹۰۵ تشکیل شد. این کنگره توسط بلشویکها به رهبری لنین دعوت و سازماندهی شد و اولین کنگره بلشویکی بود.

دستور جلسه‌ای که توسط لنین تنظیم شده بود به ترتیب زیر بود: (I) گزارش کمیته سازماندهی. (II) مسائل مربوط به تاکتیک: ۱- قیام مسلحانه ۲- نحوه برخورد به خط مشی دولت در آستانه انقلاب و طی آن (این مسئله به دو سؤال پرداخت: الف- نحوه برخورد به خط مشی دولت در آستانه انقلاب، ب- دولت انقلابی موقت) ۳- نحوه برخورد به جنبش دهقانان. (III) مسائل سازماندهی: ۴- روابط بین کارگران و روشنفکران در داخل سازمانهای حزبی، ۵- قوانین حزب. (IV) نحوه برخورد به احزاب و گرایشهای دیگر: ۶- نحوه برخورد به گروه منشعب از ح.ک.س.د.ر، ۷- نحوه برخورد به سازمانهای سوسیال دمکرات غیر روس، ۸- نحوه برخورد به لیبرالها، ۹- توافقات عملی با سوسیالیست رولوسیونرها. (V) مسائل داخلی حزب: ۱۰- تبلیغ و ترویج. (VI) گزارش نمایندگان: ۱۱- گزارش کمیته مرکزی، ۱۲- گزارشات نمایندگان کمیته‌های محلی. (VII) انتخابات: ۱۳- انتخابات، ۱۴- تنظیم آئین نامه برای چاپ مذاکرات و تصمیمات کنگره و تحویل پست به مأموران انتخابی جدید.

لنین قطعنامه‌های مقدماتی ای درباره تمام مسائل مهم کنگره سوم نوشته بود که آنها را پرورانده، بسط داده و به صورت مقالاتی در روزنامه Vperiyod قبل از کنگره انتشار داده بود. لنین در کنگره درباره مسئله قیام مسلحانه، شرکت سوسیال دمکراتها در دولت انقلابی موقت، نحوه برخورد به جنبش دهقانان، قوانین حزب و همچنین درباره چند مسئله دیگر صحبت کرد. در صورت مذاکرات کنگره، ۱۳۸ سخنرانی و پیشنهاد از طرف لنین ثبت شده است. کنگره تصحیحاتی در قوانین حزب به عمل آورد: الف- کنگره جمله بندی لنین را برای ماده I پذیرفت، ب- کنگره دقیقاً حقوق کمیته مرکزی و روابطش را با کمیته‌های محلی مشخص نمود، ج- کنگره اصلاحاتی در ساخت سازمانی اجزای مرکزی حزب به عمل آورد: به جای سه مرکز (کمیته

مرکزی، ارگان مرکزی و شورای حزب) کنگره یک مرکز صلاحیت دار حزبی ایجاد کرد: کمیته مرکزی.

درباره کار و اهمیت کنگره سوم حزب رجوع کنید به مقاله لنین «کنگره سوم» (مجموعه آثار، جلد ۸، صفحات ۹-۴۴۲) و کتاب «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک».

۶- کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر در لندن به تاریخ ۳۰ آوریل تا ۱۹ مه (۱۳ مه تا ۱ ژوئن) ۱۹۰۷ برگزار گردید. ۳۳۶ نماینده که هر یک دارای رأی بودند در این کنگره شرکت کردند. در میان این عده ۱۰۵ نفر بلشویک، ۹۷ نفر منشویک، ۴۴ نفر بوندیست، ۴۴ نفر سوسیال دمکرات لهستانی، ۲۹ نفر سوسیال دمکرات لیتوانی و ۴ نفر مستقل از فراکسیونها وجود داشتند. بلشویکها توسط لهستانی ها و لیتوانی ها پشتیبانی شده و دارای اکثریت پایداری در کنگره بودند. از جمله نمایندگان بلشویک لنین، ورسیلوف، دوبروینسکی، استالین، شاهومیان و یازسلاویسکی بودند.

کنگره مسائل زیر را به بحث گذاشت: ۱- گزارش کمیته مرکزی. ۲- گزارش گروه دوما و سازماندهیش. ۳- نحوه برخورد به احزاب بورژوائی. ۴- دوما. ۵- «کنگره کارگری» و سازمانهای کارگری غیرحزبی. ۶- سندیکاها و حزب. ۷- عملیات چریکی. ۸- بیکاری، بحران اقتصادی و به کارخانه راه ندادن کارگران در موقع اعتصاب. ۹- مسائل سازماندهی. ۱۰- کنگره بین المللی اشتوتگارت (اول ماه مه، میلیتاریسم). ۱۱- کار در ارتش. ۱۲- مطالب گوناگون. یکی از مسائل اساسی که در کنگره بررسی شد خط مشی ای بود که می بایست نسبت به احزاب بورژوائی انتخاب می شد. لنین گزارشی در این باره تسلیم کرد. کنگره درباره تمام مسائل اساسی قطعنامه‌های بلشویکها را پذیرفت. کنگره کمیته مرکزی ای انتخاب کرد که شامل ۵ بلشویک، ۴ منشویک، ۳ لهستانی و ۲ سوسیال دمکرات لیتوانی بود. اعضای علی البدل کمیته مرکزی شامل ۱۰ بلشویک، ۷ منشویک، ۳ لهستانی و ۲ سوسیال دمکرات لیتوانی بودند. این کنگره پیروزی بزرگی برای بلشویکها علیه جناح اپورتونیست حزب (منشویکها) بود. درباره کنگره پنجم ح.ک.س.د.ر به مقاله لنین تحت عنوان «نحوه برخورد نسبت به احزاب بورژوائی» (مجموعه آثار، جلد ۱۲، صفحات ۵۰۹-۴۸۹) رجوع شود.

۷- بویویسم (Boyevism): از لغت روسی Boyevik یکی از اعضای جوخه‌های جنگی انقلابی که در مبارزات انقلابی تاکتیکهای عملیات مسلحانه را بکار می برد. او زندانیهای سیاسی را فراری داده، ذخائر پولی دولتی را برای مصارف انقلابی مصادره کرده و جاسوسان و پرووکاتورهای مزدور را از بین می برد و غیره. بلشویکها در دوره انقلاب ۷-۱۹۰۵ دارای جوخه‌های جنگی ویژه بودند. رجوع کنید به جلد ۱۲ کلیات آثار، صفحات ۱۸-۴۰۹.

۸- بایکوتیسم (Boycottism): این اشاره است به بایکوت به اصطلاح دوما بولیگین. دولت تزار که از طوفان انقلاب به وحشت افتاده بود، در ۶ (۱۹) اوت ۱۹۰۵ قانونی مبنی بر تأسیس دوما دولتی وضع نمود. رونوشت این قانون توسط وزیر داخله، بولیگین تنظیم شد. این دوما مجلسی بود مشورتی و نه برای قانونگذاری. در انتخابات این دوما، کارگران و دهقانان عملاً فاقد حق رأی بودند.

بلشویکها کارگران و دیگر زحمتکشان را ترغیب نمودند تا فعالانه دوما را بایکوت کرده و قیام مسلحانه را تدارک ببینند. در همان حال موج انقلاب در حال اوجگیری بود. اعتصابها و تظاهرات با شعار «مرگ بر استبداد» سراسر روسیه را درنوردیدند. در اکتبر ۱۹۰۵ اعتصاب سیاسی سراسری روسیه انجام گرفته و در دسامبر قیام مسلحانه در مسکو شروع شد. انقلاب دوما بولیگین را با خود جارو کرد و این دوما هیچگاه تشکیل نگردید.

۹- دومای ویت (Witte): اولین دومای روسیه که در ۲۷ آوریل (۱۰ مه) ۱۹۰۶ با حکم آزادی انتخابات که توسط نخست وزیر وقت ویت صادر شد، تشکیل گردید. از آنجا که قانون انتخاباتی این انتخابات غیردمکراتیک بود، تزار نتوانست دومای کاملاً سر به راهی داشته باشد. اکثریت این دوما را کادتها تشکیل داده و سعی داشتند تا اعتماد دهقانان را با وعده‌های دروغین اصلاحات - از جمله اصلاحات ارضی - جلب کنند. دولت تزار این دوما را در ۸ (۲۱) ژوئیه ۱۹۰۶ منحل کرد.

۱۰- ترودویک (Trudovik): از لغت ترود (Trud) به معنای کار - منظور گروه خرده بورژوا - دمکرات ترودویکها است که از نمایندگان دهقانان در دومای اول به تاریخ آوریل ۱۹۰۶ تشکیل شد. در ابتدای تشکیل دوما این گروه شامل ۱۰۷ نماینده بود. در دومای دوم ترودویکها ۱۰۴، در دومای سوم ۱۴ و در دومای چهارم ۱۰ نماینده داشتند. ترودویکها خواستار الغای تمام محدودیتهای طبقاتی و ملی، دمکراتیزه کردن زمستو و سازمانهای خودمختار شهری و انتخابات دوما بر اساس حق رأی همگانی بودند. برنامه ارضی ترودویکها بر اساس اصول نارودنیکوی تصرف برابر زمین پایه گذاری شده بود.

۱۱- الیور کرامول (Oliver Cromwell) ۱۶۵۸-۱۵۹۹: کرامول در انقلاب بورژوازی انگلیس نقش مهمی ایفا نمود. در این انقلاب هواداران پارلمان، یعنی بورژوازی و قسمتی از نجبا که منافع مشترکی داشتند، از یک طرف و هواداران شاه و فئودالها، از طرف دیگر درگیر بودند. در این نبرد با آنکه پارلمان از پشتیبانی اقشار وسیعی از دهقانان و صنعتگران برخوردار بود، ولی به علت تزلزل اقشار بالای بورژوازی قادر به پیروزی قطعی بر شاه و هوادارانش نبود. در این میان اقشار رادیکال جامعه انگلیس - دهقانان و صنعتگران - به پشتیبانی از دسته سومی به نام «مستقلیون» که از اقشار پائین نجبا و بورژوازی تشکیل می شد، پرداخته و در لشکری به سرکردگی کرامول که خود مزرعه دار میانه حالی بود، گرد آمدند. در نبردهای سختی که بین طرفین روی داد پس از آنکه شاه چندین بار شکست خورد و علیرغم تمایلات سازشکارانه پارلمان، ارتش منظم کرامول بالاخره شاه چارلز را شکست داده، او را به پای چوبه دار کشید، مجلس لردها را منحل و جمهوری انگلیس را اعلام نمود (۱۶۴۹). در سال ۱۶۵۴ پس از انحلال قطعی «پارلمان طولانی»، کرامول به لرد «حامی جمهوری» ملقب شد. در همین سال بود که مخالفان خود را در اسکاتلند و ایرلند شکست داد و این دو کشور برای همیشه تحت قلمرو دولت انگلیس اعلام شدند. در طی این انقلاب، پارلمان مدام به وضع قوانین مختلف بر علیه فئودالها و بسط روابط سرمایه داری مشغول بود. ولی در عین حال وضع دهقانان تغییری نکرده و آنها هنوز مجبور به پرداخت همان مالیاتهای سابق بودند.

۱۲- رجوع کنید به ک. مارکس و ف. انگلس، آثار منتخب، جلد ۲، مسکو، ۱۹۵۸، صفحات ۱۰۴-۱۰۷ و ۱۰۵.

۱۳- هراسترت (Herostate) از اهالی فنیقیه که در سال ۳۵۶ ق.م. معبد آرتیمس، از عجایب هفتگانه جهان را آتش زد تا نام خود را جاودان سازد.

۱۴- حزب سوسیالیست لهستان (ح.س.ل): یک حزب ناسیونالیست رفرمیستی که در سال ۱۸۹۲ تأسیس گشته و در سال ۱۹۰۶ به دو حزب «ح.س.ل چپ» و «ح.س.ل راست» تقسیم شد.

انقلابی کمونیستهای

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com